

بررسی جامعه‌شناختی جنبش‌های اجتماعی قومی در بلوچستان ایران در دوره پهلوی

عبدالطیف کاروانی^۱ و سید سعید زاهد زاهدانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۰۹

چکیده

جنبش‌های اجتماعی تأثیر شگرفی بر سرنوشت و ساخت جامعه دارند تا جایی که از یک سو باعث تغییر و تحولات زیادی در سطح ملی و بین‌المللی می‌شوند و در سوی دیگر مانع از ظهور تحولاتی خاص شوند. از آنجا که جنبش‌های اجتماعی گاه در برابر نظم موجود قرار می‌گیرند، می‌توانند منشأ تحولات زیادی در ساختار جامعه و سرنوشت آتی آن شوند. در این بین، جنبش‌های قومی در جوامع چند قومیتی، از اهمیتی اساسی برخوردارند. در کشوری همچون ایران اقوام مختلفی همچون فارس، کرد، بلوچ، لر، ترک، عرب و ... حضور داشته‌اند که در دوره‌های مختلف باعث ظهور جنبش‌ها و احزاب متعددی شده‌اند و توانسته‌اند بر سیاست مرکزی کشور تأثیرگذار باشند. در تحقیق حاضر به بررسی جنبش‌های قوم بلوچ پرداخته و ریشه‌ها، اهداف و چرایی پیدایش این جنبش‌ها مورد بررسی قرار گرفته است و این جنبش‌ها طبق نظریه چارلز تیلی مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند. روش تحقیق در این پژوهش، تاریخی - تحلیلی بوده است. می‌توان گفت که ظهور جنبش‌های اجتماعی در بلوچستان ایران تا حد زیادی تحت تأثیر جنبش‌های قومی در بلوچستان پاکستان بوده‌اند. همچنین مطالعه حاضر نشان می‌دهد که عوامل منطقه‌ای از مهم‌ترین عوامل تشویق‌اندیشه خودمختاری در بین بلوچ‌های ایران بوده است. از جمله جنبش‌های قومی بلوچ می‌توان به جنبش خودمختاری به وسیله دوست محمدخان، جبهه آزادی‌بخش بلوچستان، حزب دمکراتیک بلوچستان و حزب اتحاد المسلمین اشاره کرد. بر اساس نظریه تیلی می‌توان گفت که این جنبش‌ها، جنبش‌های ملی نبوده‌اند، چون که دولت‌ها نقش چندانی در سازمان‌دهی و جهت‌دهی این جنبش‌ها نداشته‌اند، بلکه بیشتر شبیه جنبش‌های انقلابی بوده‌اند.

واژگان کلیدی: جنبش اجتماعی، جنبش‌های اجتماعی قومی، جنبش قومی، قوم بلوچ، بلوچستان.

۱. دانش‌آموخته دکترای جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز؛ شیراز، ایران.

abdollatifkarevani@yahoo.com

۲. دانشیار جامعه‌شناسی و عضو پژوهشکده تحول در علوم انسانی دانشگاه شیراز؛ شیراز، ایران.

zahedani@shirazu.ac.ir

۱. مقدمه و بیان مسئله

جنبش‌های اجتماعی^۱ در زمره پدیده‌های اجتماعی تأثیرگذار در دوران معاصر قرار دارند و به تبع جامعه‌شناسان هم جنبش‌های اجتماعی را از عوامل مهم دگرگونی و تغییرات اجتماعی تلقی می‌کنند. فهم و درک جنبش‌های اجتماعی در علوم اجتماعی تنها بخشی از واقعیت را توصیف نمی‌کند، بلکه عنصری از یک شیوه خاص برساختن واقعیت اجتماعی است. رهبریت در جنبش توسط انتخاب غیررسمی اعضا تعیین می‌شود و لزوماً تعیین رهبر فرایند قانونی نیست که از یک شیوه قانونی پیروی کند. اغلب جنبش‌های اجتماعی نمایانگر ادبیات، هنر و پذیرفتن سبک زندگی خاص خود هستند (واگو، ۱۳۷۳: ۲۰۸). جنبش‌های اجتماعی با شکل‌های ابتدایی رفتار جمعی از قبیل آشوب^۲ متفاوت‌اند؛ زیرا جنبش‌های اجتماعی سازمان‌یافته‌تر و پایدارتر از رفتار جمعی می‌باشند. رفتار جمعی به آن نوع رفتار گروهی گفته می‌شود که بدون ساختار، خودانگیخته، عاطفی و پیش‌بینی‌ناپذیر باشد (کافی، ۱۳۸۵: ۲۵۳)؛ بنابراین در تعریف جنبش‌های اجتماعی می‌توان گفت که جنبش‌های اجتماعی رفتار جمعی سازمان‌یافته و آگاهانه‌ای هستند که بر اساس اندیشه‌ای (عقیده‌ای، منفعتی، خواستی، یا هدفی) جدید، به وسیله گروهی از کنش‌گران، با استفاده از امکانات و محدودیت‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند که بر علیه نظم موجود بسیج شده باشند (زاهد، ۱۳۸۹: ۲۰).

یکی از انواع جنبش‌های اجتماعی در دوران معاصر، جنبش‌های اجتماعی قومی^۳ هستند. جنبش‌های قومی، جنبش‌های اجتماعی هستند که در پی احیای هویت قومی و انسجام بخشی به جمعیتی خاص با ویژگی‌های فرهنگی معین و دستیابی به نیازها و خواسته‌های مادی و معیشتی مساوی با قوم اکثریت هستند (روی، ۱۳۸۲: ۴۸) جنبش قومی یکی از جنبش‌های اجتماعی نوین است که می‌تواند همانند دیگر جنبش‌های اجتماعی، فرصت‌های نوینی برای اعتلای جوامع فراهم کند و آن‌ها را به سوی مناسباتی از زندگی روزمره سوق دهد که در آن شأن انسانی و حرمت و حریم فرهنگی انسان رعایت شده باشد؛ اما از طرف دیگر چنانچه تجددگرایی (مدرنیته) جاری در یک جامعه، معیوب و غیر نهادی باشد، می‌تواند جنبش قومی را تبدیل به عاملی برای بروز بحران‌هایی کند که تمامیت ارضی کشورها را به خطر اندازد (حسین-زاده، ۱۳۸۶: ۳۸). جنبش‌های قومی با توجه به خاستگاه جنبش، نوع حکومت مستقر و درجه تمایزی که برای خود قائل هستند، به طور کلی دنبال احقاق حقوق جمعی خود هستند که از

۱. Social Movements

۲. Unrest

۳. Ethnic Social Movements

این منظر به سه دسته متمایز تقسیم می‌شوند: الف) حقوق خودمختاری؛ ب) حقوق چندقومی؛ ج) حقوق خاص نمایندگی (هانتینگتون، ۱۳۷۴: ۲۳).

ایران از جمله سرزمین‌هایی است که دارای سابقه و پیشینه امپراتوری بوده و اقوام و نژادهای گوناگونی چون فارس، ترک، کرد، لر، بلوچ، عرب و گیلک را در درون خود جای داده است. اقوامی که در یک جامعه بیشتر به علت تجزیه سرزمینی به صورت اقلیت درآمدند، اغلب بر حفظ و تداوم تفاوت‌های فرهنگی و هویت‌یابی خاص قومی تمایل دارند. در جامعه ایران تفاوت‌ها و شکاف‌های قومی در سه سطح زبانی، مذهبی و نژادی با ریشه تاریخی طولانی به ویژه از دوره صفویه به بعد کشمکش‌ها و منازعاتی را در پی داشته است (سراج زاده، ۱۳۹۲: ۵۶). بنابراین می‌توان گفت با توجه به وجود قومیت‌های مختلف در ایران و تنوع و تکثر فرهنگی، وجود جنبش‌های اجتماعی متعدد و متفاوت دور از انتظار نیست. مطالعات هم چنین نشان می‌دهند که در تاریخ کشورمان جنبش‌های قومی با اهداف متعدد و متفاوت شکل گرفته است.

جنبش‌های قومی به عنوان جنبش‌های اجتماعی، تأثیرات اجتماعی و سیاسی عظیمی بر جامعه ایران داشته‌اند. یکی از ویژگی‌های مهم این جنبش‌ها را می‌توان ارتباط آن با قومیت‌ها و مسائل قومی در ایران دانست. همین امر از عوامل زمینه‌ساز طرح خواسته‌های قومی توسط این جنبش و به تبع آن نفوذ این جنبش در مناطق قومی و شکل‌گیری گروه‌های سیاسی قومی چپ‌گرا و تحریکات قومی بوده است (امیر احمدی، ۱۳۷۷: ۲۳۵ - ۲۳۳). نقش‌آفرینی و تأثیر جنبش‌های قومی بر مناطق مختلف قومی ایران یکسان نبوده است. در بعضی از مناطق قومی نفوذ و تأثیر جنبش‌ها زیاد بوده و در مناطقی دیگر این جنبش‌ها از یک نفوذ و نقش‌آفرینی ناچیز و حاشیه‌ای برخوردار بوده‌اند. در مقاله حاضر به بررسی جنبش‌های اجتماعی قوم بلوچ از دوره پهلوی تا انقلاب اسلامی پرداخته شده و ریشه‌ها و اهداف و چرایی پیدایش این جنبش‌ها مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته است.

بلوچستان در جنوب شرقی ایران و در مجاورت کشورهای افغانستان و پاکستان قرار دارد و از یک موقعیت راهبردی و استراتژیک برخوردار است (کاوپانی راد، ۱۳۸۶: ۱۰۶). ساکنان آن عمدتاً از قوم بلوچ بوده و به زبان بلوچی سخن می‌گویند. زبان بلوچی یکی از اعضاء خانواده ایرانی زبان‌های هند و اروپایی است که شامل فارسی، کردی و پشتو نیز می‌باشد (صدر، ۱۳۷۷: ۴۷). بلوچ‌ها مسلمان و عمدتاً اهل تسنن و حنفی مذهب هستند. بلوچستان منطقه گسترده‌ای است که بلوچستان ایران بخشی از آن است. بخش عمده دیگر آن در پاکستان و افغانستان قرار دارند. از ویژگی‌های مهم حیات اجتماعی-سیاسی بلوچستان طایفه‌گرایی است. بلوچ‌ها در قالب ده‌ها و صدها طایفه کوچک و بزرگ سازمان‌دهی شده‌اند که هر طایفه تحت رهبری یک

ریش سفید که «سردار» نامیده می‌شود، قرار دارد. این طوایف در مناطق شمالی و جنوبی بلوچستان که به ترتیب به «سرحد» و «مکران» معروف هستند، پراکنده‌اند (براهویی، ۱۳۷۸: ۵۴ و حسین بر، ایراندگانی، ۱۳۹۴: ۱۶۲).

۲. مبانی نظری تحقیق

جنبش‌های اجتماعی

در مورد جنبش‌های اجتماعی نظریات و تعاریف متعدد و متفاوتی وجود دارد و هر کدام از نظریه‌پردازان معمولاً از یک جنبه به قضیه جنبش‌های اجتماعی نگریسته است. این امر سبب شده است که هیچ یک از تعاریف جامع نباشد. جنبش اجتماعی سازمانی شکل گرفته است که به منظور دستیابی به هدف‌های خاصی به گروه‌بندی و تشکل اعضاء می‌پردازد. جنبش‌های اجتماعی بر اساس اصول سه‌گانه‌ای پی ریزی شده‌اند که در حقیقت دلیل موجودیت آن‌هاست، به کنش‌های آن‌ها جهت می‌دهد و خصوصیات ویژه‌ای به آن‌ها می‌بخشد. این اصول عبارت‌اند از: اصل هویت^۱: جنبش بیانگر مواضع و سخنگوی افراد و گروه‌هایی همانند قومیت‌ها، کارگران، زنان و... می‌باشد.

اصل ضدیت^۲: جنبش همیشه در برابر نوعی مانع یا نیروی مقاوم قرار دارد و لزوماً دارای حریف است و به عبارت دیگر به مبارزه با نظم موجود می‌پردازد.

اصل همگانی بودن^۳: جنبش دارای نظم و طرحی اجتماعی و جایگزین است که تلاش می‌شود از طریق کنش جمعی به آن نائل گردد (روشه: ۱۳۷۲: ۱۶۵ - ۱۶۳).

نیل اسملسر^۴ شش شرط را در مورد پیدایش جنبش‌های اجتماعی و عمل جمعی به‌طور کلی مطرح می‌کند که عبارت‌اند از:

(۱) زمینه ساختاری: یعنی شرایط کلی اجتماعی که مشوق یا مانع تشکیل انواع گوناگون جنبش‌های اجتماعی است.

(۲) فشار ساختاری یا تنش‌ها و تضادهایی که باعث ایجاد منافع متعارض در درون جامعه می‌گردد. این‌گونه فشارها به شکل نگرانی درباره آینده، اضطراب‌ها، ابهامات و یا اصطکاک مستقیم هدف‌ها نمایان می‌شوند.

1. Identity
2. Opposition
3. Totality
4. Neil Smelser

۳) گسترش باورهای تعمیم‌یافته: جنبش‌های اجتماعی معمولاً تحت تأثیر ایدئولوژی‌های معینی شکل می‌گیرند که نارضایی‌ها را متبلور ساخته و راه‌های عملی رفع آن‌ها را نشان می‌دهند.

۴) عوامل شتاب‌دهنده: این عوامل در واقع رویدادهایی هستند که موجب می‌شود کسانی که در جنبش شرکت می‌کنند به طور مستقیم وارد عمل شوند.

۵) وجود یک گروه عمل هماهنگ: که از رهبری و نوعی وسایل ارتباط منظم بین شرکت‌کنندگان، همراه با پشتوانه‌ای از منابع پولی و مادی برخوردار باشد.

۶) عملکرد کنترل اجتماعی: چگونگی پیدایش و توسعه جنبش اجتماعی به شدت از عملکرد کنترل اجتماعی تأثیر می‌پذیرد. مقامات حاکم ممکن است با تعدیل زمینه ساختاری و فشار که انگیزه ظهور جنبش را ایجاد کرده است واکنش نشان دهند (کروسلی، ۲۰۰۲: ۴۳ و زاهد، ۱۳۸۹: ۶۹).

بلومر^۲ در مورد تعریف جنبش‌های اجتماعی معتقد است که جنبش‌های اجتماعی فعالیت جمعی چشمگیری برای استقرار نظم جدیدی از زندگی هستند (زاهد، ۱۳۸۹: ۲۱) و همچنین معتقد است که یک جنبش عام برای اینکه به جنبش اجتماعی خاصی تبدیل شود باید مراحل را طی کنند و این مراحل عبارت‌اند از انگیزتگی، روحیه رفاقت و یگانگی، رشد و توسعه روحیه دلگرمی، شکل‌گیری ایدئولوژی گروه و تاکتیک (کروسلی، ۲۰۰۲: ۳۳-۳۲).

سعید زاهد زاهدانی در کتاب جنبش‌های سیاسی معاصر ایران معتقد هست که جنبش‌های اجتماعی رفتار جمعی سازمان یافته و آگاهانه‌ای هستند که بر اساس اندیشه‌ای (عقیده‌ای، منفعتی، خواستی، یا هدفی) جدید، به وسیله گروهی از کنش‌گران، با استفاده از امکانات و محدودیت‌های اجتماعی، بر علیه نظم موجود یک زمینه اجتماعی خاص بسیج شده باشند (زاهد، ۱۳۸۹: ۲۰). او معتقد است که برای شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی سه عامل اصلی دخالت می‌کنند که عبارت‌اند از کنشگران با رفتار خود (افراد)، ایدئولوژی (روابط) و زمینه اجتماعی (جامعه) (همان، ۱۳۸۹: ۸۱).

چارلز تیلی^۳ نیز از جمله نظریه‌پردازان تأثیرگذار در زمینه مطالعات جنبش‌های اجتماعی به شمار می‌آید. مجموعه آراء وی در قالب نظریه‌هایی که تحت عنوان «بسیج منابع» شهرت یافته است، قابل دسته‌بندی هستند. همان‌گونه که خود در مقدمه کتاب از بسیج تا انقلاب اذعان می‌دارد، تلاش وی در جهت تدوین نظریه‌ای برای تبیین و توصیف «کنش‌های جمعی» هدف‌گیری شده است (تیلی، ۱۳۸۵: ۱۷). به عقیده وی، پدیده‌هایی همچون انقلاب‌ها، شورش‌ها،

1. Crossley
2. Blumer
3. Charles Tilly

جنبش‌های اجتماعی، توطئه‌های سیاسی و حتی بسیاری از کودتاها، انواع مختلفی از کنش‌های جمعی هستند که با هدف ایجاد تغییر یا ممانعت از تغییری در جامعه اتفاق می‌افتند. بدین منظور نظریه‌پردازی درباره کنش‌های اجتماعی برای نیل به شناخت درباره این پدیده‌ها بسیار ضروری است.

نظریه کنش جمعی تیلی دارای پنج عنصر است: منافع، سازمان، بسیج، کنش جمعی و فرصت؛ که این مفاهیم را تحت عنوان «الگوی بسیج» معرفی می‌کند. برای اولین بار تیلی این عناصر پنج‌گانه را در بستر «فرصت‌های سیاسی» برای گروه‌های چالشگر، به عنوان هسته اصلی مسیر فرایند سیاسی جنبش‌های اجتماعی به شکلی جامع تفهیم نمود (گیجینی^۱، ۲۰۰۹: ۳۶۲-۳۶۱).

(۱) منافع: منظور دستاوردها یا زیان‌هایی است که از تعامل گروه با دیگر گروه‌ها حاصل می‌شود. گروه‌ها در کنش جمعی دارای منافع متنوعی‌اند. از نظر تیلی تشخیص منافع به دو شکل است: نخست منفعی که گروه‌های مدعی بر پایه روابط تولید در بلند مدت دنبال می‌کنند؛ دوم منفعی که بر اساس یک باور مشترک و در نتیجه محرک‌های آنی در کوتاه‌مدت تشخیص داده می‌شود. (۲) سازمان: سازمان عبارت است از میزان هویت مشترک و همچنین ساختار وحدت‌بخش افراد در درون یک جمعیت یا گروه. یک گروه هرچه از هویت مشترک و شبکه‌های داخلی وسیع‌تری برخوردار باشد، سازمان‌یافته‌تر خواهد بود. (۳) بسیج: یعنی منابعی که تحت اختیار گروه‌های مدعی قرار دارد؛ به تعبیر دیگر فرایندی است که یک گروه به واسطه آن به تسلط بر منابع لازم برای کنش جمعی دست می‌یابد. (۴) کنش جمعی: مراد اقدام جمعی مردم برای دستیابی به منافع مشترک است، و (۵) فرصت: در الگوی فرصت سه عنصر قابل تعریف است، یکم قدرت که بازده کنش جمعی را نشان می‌دهد؛ دوم سرکوب، به معنای هزینه‌های کنش جمعی گروه‌های مدعی است و در مقابل آن تسهیل قرار دارد که هرگاه هزینه کنش جمعی گروه‌های مدعی کاهش یابد تسهیل پیش خواهد آمد؛ سوم خود فرصت که اگر گروه‌های دیگر از جمله حکومت‌ها بیشتر آسیب‌پذیر باشند برای گروه‌های مدعی فرصت محسوب می‌شود و در مقابل اگر هزینه‌های گروه مدعی در مقابل حکومت افزایش یابد تهدید خواهد بود (تیلی، ۱۹۷۷: ۱۵-۱۰).

به نظر تیلی، جنبش‌های اجتماعی معمولاً به عنوان بسیج منافع گروهی هنگامی پدید می‌آید که مردم هیچ‌گونه وسایل نهادی شده‌ای برای بیان خواسته‌های خود ندارند و یا نیازهایشان مستقیماً توسط مقامات دولتی سرکوب می‌شوند. به نظر تیلی، جنبش‌های انقلابی نوعی عمل جمعی‌اند که در وضعیت‌های که وی آن را حاکمیت‌های چندگانه می‌نامد، رخ می‌دهند. شرایطی که در آن، حکومت به دلایلی، فاقد کنترل کامل بر مناطق تحت اداره خود است، حاکمیت

^۱. Giugni

چندگانه ممکن است در نتیجه جنگ خارجی، برخوردهای سیاسی داخلی یا ترکیب این دو پدید آید. به عقیده تیلی، در مقایسه با جنبش‌های اجتماعی قبل از سده نوزدهم، جنبش‌هایی که ما امروز با آن‌ها آشنا هستیم در جهت ایجاد تغییرات مؤثر از طریق دولت-ملت به طرز بی سابقه‌ای سازمان‌دهی و جهت‌دهی شده‌اند. در حقیقت او چنین جنبش‌های را جنبش‌های ملی می‌نامد و آن‌ها را از جنبش‌های کمتر سازمان‌یافته، دفاعی‌تر و محلی‌تر که مخصوصاً در دوره توسعه تجاوزکارانه دولت‌ها در سده هفدهم حضور داشتند، متمایز می‌کند (تیلی، ۱۳۸۵: ۶۶۵-۶۶۴).

جنبش‌های اجتماعی قومی

جنبش‌های قومی جنبش‌های اجتماعی هستند که در پی احیای هویت قومی و انسجام بخشی به جمعیتی خاص با ویژگی‌های فرهنگی معین و دستیابی به نیازها و خواسته‌های مادی و معیشتی مساوی با قوم اکثریت هستند. طرح مطالبات، گام نخست جنبش‌های قومی در مسیر تلاش برای تثبیت نظم حقوقی نوینی درون جامعه است. چنین تلاشی طیفی گسترده از اصلاح نظم حقوقی موجود تا رد و انکار کلیت آن را شامل می‌شود. در حالت اول، رهبران جنبش از دولت مستقر می‌خواهند که از فراموشی، انکار، سرکوب و یا تبعیض نسبت به آنان خودداری ورزد. چنین مطالباتی، اغلب با تغییرات و اصلاحاتی، با نظم کلی حقوقی کشورهای دموکراتیک قابل تطبیق بوده و در نتیجه در این کشورها جنبش‌های قومی عمدتاً راهبردهای فرهنگی اتخاذ می‌کنند. در انتهای طیف که جنبش قومی نظم حقوقی کشور را مردود می‌شمارد، چون دولت و اکثریت عمدتاً چنین خواسته‌ای را رد می‌کنند، جنبش قومی یا شکل زیرزمینی و مخفی‌یافته و یا به اقدامات آشکار مسلحانه مبادرت می‌ورزد (کیملیکا، ۱۳۸۴: ۷۲).

۳. ملاحظات روش‌شناختی

روش تحقیق در این پژوهش تاریخی-تحلیلی است که به روش کتابخانه‌ای و با استفاده از اسناد مکتوب چاپی و دیجیتال انجام شده است. بر این اساس به بررسی جنبش‌های اجتماعی قوم بلوچ در این منابع و اسناد، از دوره پهلوی تا انقلاب اسلامی پرداخته شده است و ریشه‌ها، اهداف و چرایی شکل‌گیری این جنبش‌های اجتماعی در بین قوم بلوچ مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته است.

۴. اوضاع اجتماعی - سیاسی بلوچستان تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران

قبل از اینکه به بررسی جنبش‌های اجتماعی قوم بلوچ در استان سیستان و بلوچستان پرداخته شود، لازم است تا اوضاع اجتماعی و سیاسی این ناحیه مورد بررسی قرار گیرد، زیرا جنبش‌های

اجتماعی فارغ و بی‌تأثیر از اوضاع سیاسی و اجتماعی منطقه خود نیستند، بلکه برعکس می‌توان ادعا کرد که اکثر جنبش‌های اجتماعی تحت تأثیر اوضاع سیاسی و اجتماعی هر منطقه شکل می‌گیرند. پس اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان بحث کلیدی و مهمی است و این اوضاع سیاسی و اجتماعی به مثابه بستر، شرایط و زمینه‌ای هستند که نحوه شکل‌گیری جنبش‌ها در آن آشکار می‌شود.

سرداران بلوچ در هر دوره سیاسی در ایران تا قبل از دولت پهلوی به عنوان متحدین زمامداران هر دوره ایفای نقش می‌کرده‌اند. چنانکه بلوچ‌ها در عهد هخامنشیان و ساسانیان بخش قابل‌توجهی از نیروهای نظامی پادشاهان مزبور بودند. فردوسی جنگجویان بلوچ را ستون فقرات سپاه ایران در جنگ علیه تورانیان در دوران کیکاووس و کیخسرو می‌داند (احمدی: ۱۳۸۰: ۱۱۲).

با ورود اسلام به ایران، بلوچستان همانند سایر بخش‌های ایران توسط حکمرانان منصوب خلفای اموی و عباسی اداره می‌شد. با ظهور سلسله‌های محلی ایرانی در دوره عباسی بلوچستان بخشی از قلمرو آن‌ها شد. از آن هنگام تا روی کار آمدن حکومت پهلوی در ایران، هر چند حکومت‌های مرکزی، فرمانداری را برای حکمرانی بر بلوچستان تعیین می‌کردند که حتی تعدادی از آن‌ها نیز بلوچ بودند، اما واقعیت این است که سرداران محلی از قدرت و نفوذ زیادی در منطقه برخوردار بودند. حکومت مرکزی حتی در دوران صفویه از یک حاکمیت متمرکز در بلوچستان برخوردار نبود. به خاطر وجود چنین وضعیتی بوده که برخی از محققین قائل به یک دوره تحت عنوان «بلوچی دوره» یا «بلوچی زمانه» هستند که از آن به عنوان عصر خودگردانی یا عصر استقلال سیاسی بلوچ‌ها یاد می‌شود. در این دوره سرداران بلوچ، فارغ از نفوذ یک حکومت اداری و سیاسی خارجی، بر بلوچستان حکمرانی می‌کردند و نهادهای سیاسی و نیز فرهنگ و زبان بلوچی در منطقه حکم‌فرما بود (حسین بر، ۱۹۸۵: ۳۷-۳۴). از مهم‌ترین سرداران بلوچ این دوره می‌توان به میرچاکر و نصیرخان اشاره کرد.

دولت صفوی که در قرن دهم تشکیل شد و پادشاهان دولت صفوی در صدد بودند یک دولت ملی متمرکز بر تمام سرزمین‌های ایرانی تشکیل دهند. بلوچستان که در دوره‌های قبل از صفویه توسط حکام محلی به استقلال اداره شده بود، مورد توجه شاهان صفویه قرار گرفت. بلوچستان در این دوره مثل اکثر ملل شرقی از یک طرف درگیر مشکلات و مصائب به وجود آمده در پی استیلا مغول و تاتار بر خراسان و کرمان بود؛ اما از آنجایی که این منطقه دورافتاده بود و با توجه به مشکلاتی که دولت صفویه در ابتدای تشکیل حکومت داشت به خصوص با درگیرهایی که با عثمانی‌ها و ازبکان به وجود آمد، تسلط و نفوذ صفویان در بلوچستان به تدریج صورت گرفت تا اینکه در دوره شاه عباس اول این منطقه توسط قزلباش‌ها فتح شد و این دوره اوج نفوذ صفویان

در این منطقه بود؛ اما در دوره شاهان بعدی صفویه این تسلط و نفوذ کمتر شد و این به خاطر مشکلات و جنگ‌هایی بود که آنان با عثمانی‌ها داشتند. به هر حال بلوچستان جزء قلمرو صفوی به حساب می‌آمد و از این پس حکام کرمان بودند که بر بلوچستان حکم می‌راندند؛ اما حکام کرمان سیاست نادرستی پیش گرفتند و نتوانستند بلوچستان را به خوبی اداره کنند. این بی‌توجهی و سیاست‌های نادرست باعث شد که بلوچ‌ها در اواخر دوره صفویه با حملات افغان‌ها به کرمان و اصفهان با آنان همکاری کنند و در سقوط سلسله صفویه نقش داشته باشند (شهرلی‌بر، ۱۳۹۴).

بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در دوره قاجار یکی از مسائل مهم تاریخ معاصر ایران است که در فهم مسئله پژوهش حاضر نیز بسیار ضروری می‌نماید. بلوچستان از نخستین مناطق جنوبی ایران بود که در جریان رقابت کشورهای اروپایی بر سر کنترل و تسلط بر هندوستان، مورد توجه آن‌ها قرار گرفت. در جریان این رقابت‌ها سرزمین‌های مجاور هندوستان به عنوان معابر دسترسی به آن سرزمین اهمیت خاصی یافت. انگلیسی‌ها پس از سال‌ها مبارزه با رقیبان، توانسته بودند دست آنان را از هندوستان کوتاه نموده، کنترل تجارت و سیاست در هندوستان را به دست بگیرند، برای امنیت بخشیدن به سرحدات آن، مصمم بودند مناطق حایلی را در مرزهای شمال غربی هندوستان تشکیل دهند؛ و از این زمان است که سیاست استعماری انگلیسی‌ها در این ناحیه از ایران آغاز شد. از جانب دیگر با تشکیل حکومت قاجار در ایران، شاهان این سلسله تلاش کردند مرزهای شرقی کشور را در سرزمین‌های ایرانی گسترش دهند. توجه هم‌زمان انگلیسی‌ها و دولت قاجار به بلوچستان موجب تقابل سیاست آنان شد. در این مبارزه دیپلماسی فعال انگلستان در برابر سیاست منفعل قاجاری قرار گرفت و انگلیسی‌ها برای رسیدن به اهداف خود اقدامات وسیع و برنامه ریزی شده‌ای را انجام دادند و تلاش نمودند بلوچستان را به عنوان سنگ بنای سپر دفاعی هندوستان، از ایران جدا نمایند (سپاهی، ۱۳۸۷: ۴۳). با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و توجه دولت مرکزی به بلوچستان برخی سرداران و حاکمان نواحی مختلف این ناحیه، داوطلبانه اطاعت خود را از دولت اعلام نمودند (سپاهی، ۱۳۸۵: ۱۲۴)؛ و این بدان دلیل است که امیرکبیر صدراعظم ایران در آن زمان اهمیت ویژه‌ای به بلوچستان می‌داد و آن هم به خاطر آگاه بودن او از سیاست‌های انگلیس در بلوچستان بود. در این دوران نیز مبارزاتی در بلوچستان برای استقلال دوباره رخ داد اما با سیاست‌های امیرکبیر بلوچ‌ها به شدت سرکوب وعده زیادی کشته شدند و دوباره به اطاعت از ایران گردن نهادند (سالار بهزادی، ۱۳۷۲). انگلیس‌ها از این وضع نگران شدند، زیرا با گسترش مرزهای شرقی ایران، ایران را به هند نزدیک‌تر می‌دیدند. با توجه به چنین اوضاعی، دولت انگلیس در سال ۱۲۷۰/۱۸۵۳ ق.

به منظور جلوگیری از گسترش نفوذ بیشتر ایران در بلوچستان، مأمورانی از سند به بلوچستان اعزام کرد (سپاهی، ۱۳۸۵).

در دوران قاجار نیز مانند سایر دوره‌ها قبل از قاجار، روسای طوایف بلوچ از سلطه و نفوذ گسترده‌ای در منطقه برخوردار بودند. اوضاع تقریباً آشفته سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا ظهور رضاخان میزان نفوذ دولت مرکزی را در بلوچستان کاهش داد و باعث تشدید قدرت سرداران بلوچ شد. مهم‌ترین سردار بلوچ مقارن ظهور رضاخان در بلوچستان دوست محمد خان بارکزی بود که بخش اعظم بلوچستان در اختیار حکومت محلی او قرار داشت (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۰۲-۲۰۰)؛ بنابراین، از مهم‌ترین ویژگی بلوچستان در دوران قبل از پهلوی، وجود سرداران قدرتمند بلوچ است که کنترل بلوچستان را در اختیار داشتند و تقریباً بر همه بلوچستان ایران حکمرانی می‌کردند و پادشاه سلسله‌های ایرانی تا قبل از پهلوی بر این مناطق چندان مسلط نبودند.

قبل از سلسله پهلوی، در بلوچستان نه اثری از دولت مدرن و نه اثری از سیاست مدرن بود. مرحله تحکیم قدرت دوست محمد خان بارانزهی (بارکزی) هم‌زمان بوده با به قدرت رسیدن پهلوی اول در سال ۱۹۲۱ در ایران. پهلوی اول در پی آن بود تا سیستم به اصطلاح فدرال سنتی ایران را به نوعی سیستم متمرکز مدرن تغییر دهد. پهلوی اول اصلاحات جدیدی را آغاز کرد که نه تنها قدرت خان‌های ایلات و سرداران، بلکه مظاهر فرهنگی گروه‌ها قومی-زبانی را در ایران به مخاطره انداخت. در همین راستا، مجلس شورای ملی، در سال ۱۳۱۰ لایحه‌ای را برای اسکان ایلات کوچ‌نشین در بلوچستان، کردستان، خوزستان و آذربایجان تصویب کرد. رضاشاه حضور ارتش را در اغلب بخش‌های کشور گسترش داد و توانست تا سال ۱۳۱۰ بیشتر مناطق قومی ایران را تحت سیطره سیستم اداری و سیاسی دولت متمرکز قرار دهد (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۲۷ و حسین بر و ایرندگان، ۱۳۹۴: ۱۷۴).

آخرین نقطه‌ای که پهلوی اول ارتش خود را اعزام کرد، بلوچستان بود. وی در سال ۱۳۰۶ تصمیم گرفت بلوچستان را تحت کنترل مستقیم دولت قرار دهد. در سال ۱۳۰۷ ارتش را به بلوچستان اعزام نمود. بزرگ‌ترین مانع رضاشاه در بلوچستان، دوست محمدخان بارکزی، حاکم محلی منصوب شده در زمان قاجار بود. رضاشاه پیشنهاد او را مبنی بر پرداخت مالیات به دولت در ازای تنفیذ حکومت محلی وی رد کرد. در سال ۱۳۰۷ ارتش علیه دوست محمد خان بارکزی وارد عمل شد. بعد از شکست، دوست محمد خان تسلیم شد و در سال ۱۳۰۹ به دنبال یک فرار ناموفق اعدام گردید. بعد از آن، سایر سرداران طوایف مختلف بلوچ به رضاشاه پیوستند. در دوران حکومت پهلوی، حضور نظامی، سیاسی و اداری دولت در بلوچستان به طور مستمر ادامه یافت و به تدریج نهادهای دولتی تأسیس شدند (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۲۷).

پس از برکناری پهلوی اول در سال ۱۹۴۱ فرزند وی محمدرضا به قدرت رسید. از زمان به قدرت رسیدن وی تا پایان حکومت پهلوی کلاً ۵ برنامه عمرانی به اجرا در آمد که برنامه اول از چارچوب ساختن چند مدرسه و تعمیر راه‌های شوسه و... فراتر نرفت. در برنامه دوم رشد توسعه بهتر بود و در این زمان شهرهایی چون سراوان، چابهار و ایرانشهر از نعمت برق برخوردار شدند. در برنامه سوم، هدف صنعتی کردن کشور بود. برنامه‌های چهارم و پنجم هم به نوعی استراتژی برنامه سوم را ادامه دادند، ولی تغییرات چندانی در بلوچستان به وجود نیامد. هر چند که از طریق اسدالله علم که مدتی استاندار سیستان و بلوچستان و سپس وزیر دربار بود نوعی کانال ارتباطی بین بلوچ‌ها و دولت مرکزی وجود داشت، ولی برخی تحرکات سیاسی که در بلوچستان پاکستان رخ می‌داد بر بلوچستان ایران نیز تأثیرگذار بود. مثلاً تشکیل گروه‌هایی چون حزب دموکرات بلوچستان و جبهه آزادی‌بخش بلوچستان در دهه ۱۹۶۰ را می‌توان حاصل این تحرکات دانست (طاهری، ۱۳۸۷).

۵. جنبش‌های اجتماعی قوم بلوچ

بلوچ‌هایی که در سرزمین کنونی بلوچستان ایران مستقر هستند به نسبت بلوچ‌هایی که در آن طرف مرزها یعنی کشور پاکستان حضور دارند کمتر فعالیت سیاسی داشتند و کمتر به فعالیت‌های سیاسی علاقه نشان داده‌اند. جنبش‌های اجتماعی و حرکات‌های سیاسی محلی‌گرای بلوچ‌ها عمدتاً در بلوچستان شرقی در پاکستان متمرکز بوده است و اکثر فعالیت‌های سیاسی هم در بلوچستان شرقی متمرکز بوده‌اند و بلوچ‌های ایرانی نیز تا حدود زیادی چشم به جانب شرق داشته‌اند. یک دلیل عمده فقدان گرایش‌های سیاسی قوی در میان بلوچ‌های ایرانی پیوندهای عمیق تاریخی، زبانی و فرهنگی بلوچ‌ها با ایران بوده است و اینکه بلوچ‌های ایران، خود را متعلق به کشور ایران می‌دانستند. حمید احمدی (۱۳۸۰) البته به نقل از هاریسون می‌نویسد: بلوچ‌های ایرانی در طول تاریخ در حاشیه‌های حیات سیاسی قرار داشته و امروزه نیز به همین رویه ادامه می‌دهند. بلوچ‌های ایرانی هرگز یک شکل واحد سیاسی یا نظامی خاص خود حتی برای یک مدت کوتاه، ایجاد نکرده‌اند. با توجه به مقدمه فوق، به جنبش‌های اجتماعی و فعالیت‌ها و حرکات‌های سیاسی قوم بلوچ تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران پرداخته خواهد شد.

۱.۵. جنبش خودمختاری بلوچستان به وسیله دوست محمدخان بارکزائی

ضعف مداوم حکومت قاجار در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تلاش در راه تمرکز قدرت در بلوچستان را خنثی کرد. حاکمان و سرداران بلوچ از ضعف دولت استفاده و موقعیت خود را به

عنوان حکمرانان محلی در بلوچستان ایران مستحکم کردند. هنگامی که رضاخان در تهران به قدرت رسید، بزرگ ایل باران‌زایی (بارک‌زایی) بخش‌های مهمی از بلوچستان جنوبی را تحت کنترل خود داشت. دوست محمدخان بزرگ‌ترین هم‌اورد رضاخان در بلوچستان بود. سایر طوایف قدرتمند بلوچ نظیر یاراحمدزایی، گمشادزایی و اسماعیل‌زایی منطقه سرحد در شمال بلوچستان را در اختیار داشتند. دوست محمدخان به عنوان قدرتمندترین رئیس طوایف بلوچ ایرانی عصر خود، بر بمپور حکمرانی می‌کرد. او به طایفه باران‌زایی تعلق داشت که رؤسای آن از زمان نادرشاه افشار حکمرانان محلی بخش‌هایی از بلوچستان بودند. هنگامی که والی انتصابی قاجاریه در بلوچستان در سال ۱۹۰۷ م/ ۱۲۸۶ ش به سوی کرمان حرکت کرد، مراکز حکومتی بمپور و ایرانشهر را به سردارهای بلوچ بهرام‌خان بارک‌زایی و سعیدخان بلیدهی تحویل داد. تلاش‌های بعدی برای تحت فرمان درآوردن بهرام‌خان موفقیت‌آمیز نبود تا اینکه انگلیسی‌ها او را به اطاعت از دولت مرکزی تهران تشویق کردند (افشار، ۱۳۶۷: ۹۳۶). دوست محمدخان توانست بخش‌های مهمی از مکران در بلوچستان جنوبی را تحت کنترل خود درآورد. دوست محمدخان از مقرر خود در بمپور بخش‌های مهمی از بلوچستان ایران را تحت کنترل داشت و سراوان را نیز به پدر و برادرش واگذار کرد. ظاهراً دوست محمدخان امیدوار بود که دولت مرکزی در امور بلوچستان دخالت نکند. منابع درآمد او عبارت بود از: ده یک (یک دهم) غلات کشاورزان و سایر عایدات فردی، عواید حاصل از زمین‌های خالصه متعلق به حکومت مرکزی و اراضی وسیع کشاورزی شخصی. نیروی نظامی دوست محمدخان متشکل از پنج هزار تفنگدار طوایف بود که از قلعه او حفاظت می‌کردند. هنگامی که رضاخان به درهم کوبیدن اقتدار نیروهای ایلی در کردستان، آذربایجان، خراسان، خوزستان و لرستان مشغول بود، دوست محمدخان قدرت خود را استحکام بخشید. بلوچستان در واقع آخرین منطقه‌ای بود که رؤسای خودمختار ایلات و حکام (خوانین) محلی آن تصفیه شدند. برخلاف قاجارها، رضاخان به وفاداری اسمی این رؤسا و مالیات‌هایی که به دولت مرکزی می‌پرداختند راضی نبود. آنچه او می‌خواست، نابودی اقتدار آن‌ها و حضور مستقیم و مستمر اداری و نظامی دولت در منطقه بود؛ بنابراین، رضاخان پیشنهاد دوست محمدخان را مبنی بر پرداخت مالیات به دولت در ازای تنفیذ حکومت محلی وی رد کرد. در سال ۱۳۰۶ رضاخان تصمیم گرفت بلوچستان را تحت کنترل مستقیم دولت قرار دهد (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۲۶).

در سال ۱۳۰۷ ارتش علیه دوست محمدخان وارد عمل شد. در ضمن، رضاشاه به دوست محمد خان وعده داد که به پاس خدماتش در بلوچستان به او پاداش دهد و از او دعوت کرد تا به تهران بیاید و تسلیم شود. پس از رد این دعوت از طرف دوست محمد خان، دولت مرکزی او را از مقام حکمرانی بمپور عزل کرد و سردار بلوچ دیگری را به جای او منصوب کرد. در جریان یک

سلسله نبردها، دوست محمد خان شکست خورد و تسلیم شد. رضاخان در تهران او را ملاقات کرد و ضمن برقراری یک حقوق ماهانه برای او دستور داد در تهران تحت نظر زندگی کند. پس از چند ماه، دوست محمد خان دست به یک فرار ناموفق زد که در جریان آن یک نگهبان دولتی را کشت و به همین علت دستگیر و در سال ۱۳۰۹ اعدام شد. همانند کردستان، برخی از سردارهای بلوچ، به ویژه سرداران سرحد که از دوست محمد خان و حکمرانی او حمایت کرده بودند، به ارتش رضاخان پیوستند و بر عیله دوست محمد خان با ارتش رضاخان متحد شدند. رؤسای طوایف یاراحمدزایی، اسماعیل‌زایی و ریگی از این جمله بودند؛ اما به رؤسای طوایف سرحد اجازه داده نشد که به عنوان گروه‌های مسلح اقتدار خود را حفظ کنند و اندکی پس از سقوط دوست محمد خان رضاشاه آن‌ها را نیز خلع سلاح کرد. طایفه اسماعیل‌زایی به رهبری جمعه‌خان اسماعیل‌زایی مهم‌ترین طایفه‌ای بود که در سال ۱۳۱۳ علیه دولت قیام کرد. جمعه‌خان در برابر ارتش اعزامی شاه از کرمان و خراسان، سرانجام تن به خلع سلاح داد مشروط بر آنکه رمه‌هایی را که از او گرفته بودند به او بازپس دهند. او به همراه اعضای طایفه‌اش به فارس تبعید شد و مدت‌ها تحت نظر بود. دو طایفه مهم دیگر سرحد یعنی گمشادزایی و یاراحمدزایی هم پس از آن ابراز تمایل کردند که با دولت مرکزی به توافق برسند. سردار عیدو خان رئیس بزرگ طایفه ریگی نیز به فارس تبعید گردید، اما بعد بخشوده شد (احمدی، ۱۳۸۰).

همان گونه که گفته شد، این سردارها با رضاخان بر علیه دوست محمد خان متحد شده بودند، اما بدرفتاری برخی فرماندهان ارتش - به ویژه سرتیپ البرز که با این طوایف به خشونت رفتار می‌کرد - باعث شورش این سرداران شد. به نوشته سرلشکر جهانبانی، سرتیپ البرز، فرمانده عملیات نظامی ارتش علیه سرداران شورشی، در سال ۱۳۰۷ دستور اعدام گروهی از خوانین و سرداران را صادر کرده بود. این عمل نفرتی در میان بلوچ‌ها نسبت به ارتش ایجاد کرد که مدت‌ها باقی ماند (جهانبانی، ۱۳۳۸: ۹-۶۸). رضاخان با اعمال سیاست‌های اداری و تشکیلاتی اقتدار دولت را در بلوچستان گسترش داد. بلوچستان صحنه حضور مستقیم نیروهای ارتش شد و در شهرهای عمده آن یعنی زاهدان، ایرانشهر، سراوان و خاش پادگان‌های نظامی تأسیس گردید.

تا سال ۱۳۱۷، در شهرهای کوچک نظیر بمپور، مگس و پهره نیز پاسگاه‌ها و پادگان‌های نظامی تأسیس و بندر چابهار در جنوب به پایگاه مهم نیروی دریایی تبدیل شد. علی‌رغم خلع سلاح رؤسای طوایف بلوچ، قدرت آن‌ها به طور کامل از بین نرفت. طایفه‌گرایی به صورت ساختار عمده اجتماعی در بلوچستان باقی ماند و رؤسای طوایف توانستند قدرت اجتماعی - اقتصادی خود را حفظ کنند. پس از برقراری آرامش در بلوچستان، دولت از این واسطه‌ها استفاده کرد و با شناسایی آن‌ها به عنوان سردار، آن‌ها را مسئول برقراری نظم و قانون در مناطق طایفه‌ای کرد. با

توجه به ساختارهای اجتماعی مناطق قبیله‌ای و نقش رؤسای طوایف، کنترل منطقه برای دولت آسان‌تر می‌شد. همان‌گونه که فیلیپ سالزمن توضیح می‌دهد: از نظر اداری، طوایف دارای ساختارهای بومی متمرکز را آسان‌تر می‌توان کنترل کرد تا طوایف دارای ساختارهای بومی غیرمتمرکز. قدرت کنترل‌کننده، در صورت امکان، از ساختارهای طایفه متمرکز سنتی و اعضای آن استفاده می‌کند. سردار یک واسطه بود و تلاش می‌کرد تا طایفه و نمایندگان دولت را در مورد بسیاری از سیاست‌ها و اجرای آن‌ها به نوعی توافق متقابل متقاعد سازد. پس از کناره‌گیری رضاشاه، بلوچستان برخلاف کردستان نسبتاً آرام ماند. در واقع، حاکم‌ها (خوانین) بخش‌های جنوبی بلوچستان و سرداران ناحیه سرحد به کار خود به عنوان واسطه ادامه دادند و دولت مرکزی به آن‌ها پاداش‌های مالی و امتیاز داد. در سال‌های آخر دهه ۱۳۴۰ شمسی و اوایل دهه ۱۳۵۰ شمسی برخی رؤسای طوایف که به موقعیت مناسبی دست نیافته بودند، علیه دولت طغیان کردند و گروه‌های مسلح تشکیل دادند یا به این گروه‌ها پیوستند. انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به قدرت این نخبگان سنتی بلوچ پایان داد و مهم‌ترین ضربه را به نفوذ حاکم‌ها (خوانین) و سردارها وارد ساخت (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۱۹).

۲.۵. جبهه آزادی‌بخش بلوچستان

در زمان سلطنت پهلوی دوم برخی جریان‌های سیاسی در بلوچستان ایران ظهور کردند که این جریان‌ها و حرکات با قصد فعالیت سیاسی و تا حدودی استقلال‌طلبی و مخالفت با حکومت مرکزی انجام شده‌اند. همچنین می‌توان گفت که این گرایش‌ها و فعالیت‌های سیاسی نیز تحت تأثیر و تحت نفوذ بلوچ‌ها در پاکستان بود. گروهی به نام جبهه آزادی‌بخش بلوچستان در سال ۱۳۴۳ توسط جمعه خان و گروه کوچکی از فعالین سیاسی ایرانی در پاکستان تشکیل شد (هاریسون^۱، ۱۹۸۱: ۱۰۵). جبهه آزادی‌بخش بلوچستان که در دهه چهل و پنجاه هجری شمسی برای مدتی در عرصه تحولات سیاسی و اجتماعی سیستان و بلوچستان فعال بود، گروهی ضد حکومتی با گرایش‌های چپ و دارای مشی مسلحانه بود. این جبهه بیشتر تحت تأثیر فضای سیاسی دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی که اکثر گروه‌ها متأثر از اندیشه‌های مارکسیستی و چپ بودند با حمایت مستقیم بعضی دول منطقه که خود نیز دارای حکومت‌هایی با گرایش‌های چپ بودند، پا به عرصه حیات سیاسی ایران گذارد. علاوه بر این، زمینه‌های مهم‌تری نیز در تشکیل این جبهه مؤثر بود که از آن جمله می‌توان به صبغه تاریخی بلوچستان و سیاست استعماری انگلیس در تقسیم این منطقه و محرومیت و ظلم و ستم حکام غیربومی که از دوره قاجاریه تا اواخر دوره پهلوی همچنان ادامه داشت، اشاره کرد. این جبهه سازمانی سیاسی بود که در سال ۱۳۴۳ هجری

^۱. Harrison

شمسی تشکیل شد و همین سال را باید شروع درگیری‌های آن‌ها با نیروهای دولتی در بلوچستان دانست. بنیان‌گذاران مهم این گروه افراد بزرگی از بلوچ‌های پاکستان و ایران بودند؛ از جمله آن‌ها باید به جمعه‌خان، رئیس سابق آکادمی بلوچی در کویته پاکستان، میرعبدی‌خان سردارزهی، از بزرگان طوایف بلوچ در ایران، عبدالصمد بارکزه‌ی، نویسنده و شاعر، رحیم زردکوهی و موسی‌خان میرلاشاری اشاره کرد. ریاست گروه بر عهده جمعه‌خان قرار گرفت. جبهه آزادی‌بخش بلوچستان توانست تا اوایل دهه ۱۳۵۰ به فعالیت خود ادامه دهد (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۱۸). جبهه آزادی‌بخش با کمک روسای طوایف توانست شاخه نظامی خود را سازمان دهد و نیروهای نظامی جبهه آزادی‌بخش بلوچستان شامل چهارصد تا پانصد فرد مسلح از طوایف مبارکی، سردارزایی و گمشاد زایی بود (همان، ۱۳۸۰: ۲۶۰). جبهه آزادی‌بخش بلوچستان پس از توافق میان ایران و عراق از یک سو و وفاداری برخی از سرداران از جمله عبدی‌خان به دولت شاه، ضربه ویران‌کننده‌ای بر پیکره این جنبش وارد کرد و باعث سرنگونی و شکست این جنبش شد (همان، ۱۳۸۰: ۱۱۸).

۳.۵. حزب دموکراتیک بلوچستان

یک گروه دیگر به نام حزب دموکراتیک بلوچستان در دهه ۱۳۴۰ در بغداد تشکیل شد که شاخه بلوچی جبهه ملی خلق ایران، ائتلافی از اعضای حزب توده بود. این گروه خواستار یک «دولت دموکراتیک ملی» در بلوچستان بود که یکی از استان‌های ایران «فدرال و سوسیالیست» باشد. تقسیم مجدد استان‌های ایران بر اساس معیار زبان و استفاده از بلوچی به عنوان زبان آموزشی در مدارس نیز از دیگر خواسته‌های این گروه بود. این گروه کمونیست با جبهه جمعه‌خان بر سر مسئله استقلال بلوچستان و مبارزه مسلحانه علیه دولت ایران تضاد داشت. هاریسون می‌نویسد که در اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی پس از انعقاد قرارداد الجزایر ۱۹۷۵ م/ ۱۳۵۴ ش، میان شاه و صدام حسین که به حمایت عراق از بلوچ‌های ایران و حمایت ایران از کردهای عراق پایان داد، این گروه‌ها عملاً متلاشی شدند. از اواسط ۱۹۷۸ م/ ۱۳۵۷ ش، بلوچستان ایران از نظر سیاسی آرام و فاقد تشکلهای سیاسی بود. بلوچ‌ها ناظر و پیگیر حوادث سیاسی در تهران بودند، اما نقشی چندان فعال در حوادثی که منجر به سقوط شاه شد، ایفا نکردند (هاریسون، ۱۹۸۱: ۱۱۲-۱۱۰).

۴.۵. حزب اتحاد المسلمین

یکی از جنبش‌ها و احزاب دیگر که نقش خیلی مهمی بر ساختار بلوچستان داشت حزب اتحاد المسلمین بود. زمانی که شرایط ایران در حال تغییر و دگرگونی بود و می‌رفت تا انقلاب

اسلامی ایران پیروز شود، برخی علمای بلوچستان گرد هم آمده تصمیم گرفتند در قالب یک حزب و تجمع نظام‌یافته، فعالیت اسلامی و اسلام‌خواهی خود را اعلان نموده و متناسب با مقتضیات منطقه تصمیم‌گیری نمایند و حزب اتحاد المسلمین بلوچستان را اواخر سال ۱۳۵۶ تشکیل دادند. از اهداف این حزب می‌توان به ترویج دین مبین اسلام، تحکیم وحدت ملی و ترویج آزادی، برابری و برادری مطابق مقررات اسلامی، مبارزه با فساد اخلاقی، اجتماعی و سیاسی، آزادی قلم، بیان و احساسات بر مبنای قوانین اسلامی، احترام و حفظ زبان و فرهنگ مردم منطقه اشاره کرد. حزب اتحاد المسلمین، به عنوان یک حزب مذهبی و مردمی نقش مهمی در استقرار جمهوری اسلامی در منطقه داشت. این حزب به رهبری مولوی عبدالعزیز بیشتر بیانگر خواسته‌های اهل سنت در ایران بود تا بیانگر گرایش‌های سیاسی و قومی بلوچ‌ها (شبانی، ۱۳۸۵: ۶۶)؛ به عبارت دیگر، این حزب بیشتر نماینده هویت مذهبی بلوچ‌ها بود تا هویت قومی آن‌ها. چنانکه مولوی عبدالعزیز، طی مصاحبه‌ای اعلام داشت: «تا زمانی که رفتار ناشایستی نسبت به مذهب سنی وجود نداشته باشند و تا هنگامی که حقوق ملی ما مورد احترام باشد، ما با تمام نیرو از حکومت جدید حمایت خواهیم کرد» (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۶۷). از نظر وی حقوق ملی عبارت بود از انجام مراسم مذهبی بدون دخالت دیگران و حداکثر استفاده از نیروهای بومی در ادارات استان. او همچنین از بلوچ‌ها خواست که در فراندوم ۱۳۵۸ به نفع جمهوری اسلامی رأی دهند. مولوی عبدالعزیز در ملاقات خود با امام خمینی (ره) در فروردین ۱۳۵۸ برای دریافت توافقی‌نامه‌ای کتبی مبنی بر گرفتن امتیازات خاصی پافشاری نکرد و به ضمانت غیررسمی امام خمینی (ره) در ارتباط با حقوق مشابه مسلمانان شیعه و سنی در قانون اساسی و در عمل، اکتفا و اعتماد کرد (هاریسون، ۱۹۸۱: ۱۱۸). به دنبال این ملاقات تعدادی از بلوچ‌ها به مقامات سیاسی مهمی همانند استاندار و رئیس دانشگاه بلوچستان منصوب شدند (شه بخش، ۱۳۷۷: ۴۸ و حسین بر و ایرندگانی، ۱۳۹۴: ۱۸۹). در واقع، حزب اتحاد المسلمین به عنوان نماینده هویت مذهبی بلوچ‌ها سعی داشت بسیاری از فعالیت‌های نخبگان تحصیل‌کرده غیرمذهبی و چپ‌گرای بلوچ که نماینده هویت قومی بلوچ‌ها بودند را خنثی نماید. در اختلاف و درگیری بین گروه‌های چپ‌گرای بلوچ و دولت انقلابی جدید، اعضای حزب اتحاد المسلمین، بیشتر از جمهوری اسلامی طرفداری می‌کردند. چنانکه این حزب درگیری‌های خشونت بار زاهدان در اواخر آذر ۵۸ در اعتراض به فراندوم قانون اساسی بین گروه‌های چپ‌گرای بلوچ و پاسداران انقلاب اسلامی محکوم نمود و به دنبال آن در کنار نیروهای انقلابی، زمینه را برای سرکوبی و متواری ساختن گروه‌های چپ‌گرای بلوچ فراهم ساخت. این حزب همچنین پیشنهادات بعضی از سرداران بلوچ را برای مبارزه با جمهوری اسلامی رد کرد (حسین‌بر، ۱۹۸۵: ۱۷۶). با وجود این، در فراندوم

مربوط به قانون اساسی جمهوری اسلامی در آذر ۱۳۵۸ شرکت نکرد، زیرا در آن تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شده بود.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

ما در ایران با گروه‌های قومی و مناطق مختلف جغرافیایی - فرهنگی که دارای سنت‌های فرهنگی، احساسات هویتی خاص (بر پایهٔ مشترکات نژادی، زبانی، ادبیات و یا حداقل محل سکونت یا سرزمین) که آن‌ها را به مثابه یک گروه فرعی از یک جامعه بزرگ‌تر مشخص می‌کند، روبرو هستیم، به نحوی که اعضاء هر گروه قومی، خود را از لحاظ ویژگی‌های خاص فرهنگی از سایر اعضای جامعه متمایز تلقی می‌کنند؛ بنابراین، وجود گروه‌ها و مناطق فرهنگی مختلف در کشور که بر اساس تمایزات نژادی و زبانی خاص شکل گرفته، انکارناپذیر به نظر می‌رسد. باید پذیرفت که ساکنان ایران امروزی، مجموعه ناهمگونی از اقوام هستند که در کمتر دوره‌ای از تاریخ مشترک خود در این سرزمین انسجام و همگونی اجتماعی لازم را داشته‌اند، اما با این وجود در کنار هم در طول تاریخ این سرزمین زیسته‌اند. در کشورهای چند قومیتی یکی از مسائل اصلی برابری حقوق اقوام است و در صورت عدم احساس برابری در بین اقوام، جنبش‌ها، حزب‌ها و به تبع آن‌ها اعتراضاتی که اعضاء یک قوم از آن طریق در پی رسیدن به حقوق خود هستند، شکل می‌گیرد. در طول تاریخ جنبش‌های قومی می‌توان گفت که این جنبش‌ها با اهداف مختلفی شکل گرفته‌اند که از آن میان می‌توان به استقلال و جدایی کامل، برابری در فرصت دستیابی به مقامات سیاسی و اداری جامعه، برابری در فرصت‌های اساسی مانند تحصیلات، شغل مناسب و امکانات رفاهی، تساوی در حقوق و امتیازات قانونی، برابری در حقوق مربوط به مشارکت سیاسی و وظایف آن اشاره کرد. در تاریخ پرفراز و نشیب کشور ایران هم جنبش‌های قومی زیادی ظهور پیدا کردند که هر یک در پی هدف یا مجموعه‌ای از اهداف فوق بوده‌اند. در تحقیق حاضر سعی بر آن شد تا جنبش‌های اجتماعی قوم بلوچ مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد. حرکت‌های سیاسی و منطقه‌گرای جامعه بلوچ عمدتاً در بلوچستان شرقی در پاکستان متمرکز بوده است و در این میان تعداد اندکی از بلوچ‌های ایران نیز بیشتر چشم به جانب شرق داشته‌اند. یکی از دلایل عمده فقدان گرایش‌های سیاسی قوی در میان بلوچ‌های ایرانی، پیوندهای عمیق تاریخی، زبانی و فرهنگی بلوچ‌ها با ایران بوده است. اما با وجود این جنبش‌های قومی محلی در بلوچستان در دوره‌های قاجار و پهلوی به وجود آمد که به‌ویژه سرداران و نیروهای با گرایش‌های چپ و کمونیستی نقش مهمی در به وجود آمدن این جنبش‌ها داشته‌اند. ضعف مداوم حکومت قاجار در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تلاش در راه تمرکز قدرت در بلوچستان را خنثی کرد. حاکمان و سرداران بلوچ از ضعف دولت استفاده و موقعیت خود را به

عنوان حکمرانان محلی در بلوچستان ایران مستحکم کردند. بر این اساس می‌توان گفت از دوره قاجار تا اواخر دوره پهلوی سرداران نقش اصلی در به وجود آمدن جنبش‌های قومی در بلوچستان ایران داشته‌اند.

جنبش خودمختاری به وسیله دوست محمدخان به دنبال خودمختاری بلوچستان در زمان قاجار و همچنین در زمان پهلوی بود و مقاومت‌های زیادی در این رابطه انجام داد. همچنین می‌توان به جبهه آزادی‌بخش بلوچستان اشاره کرد. جبهه آزادی‌بخش بلوچستان که در دهه چهل و پنجاه هجری شمسی برای مدتی در عرصه تحولات سیاسی و اجتماعی سیستان و بلوچستان فعال بود، گروهی ضد حکومتی با گرایشات چپ و دارای مشی مسلحانه بود. یک گروه دیگر به نام حزب دمکراتیک بلوچستان در دهه ۱۳۴۰ در بغداد تشکیل شد که شاخه بلوچی جبهه ملی خلق ایران، ائتلافی از اعضای حزب توده بود. این گروه خواستار یک «دولت دمکراتیک ملی» در بلوچستان بود که یکی از استان‌های ایران «فدرال و سوسیالیست» باشد. جنبش اجتماعی دیگری که نقش زیادی در تغییرات بلوچستان داشت حزب اتحاد المسلمین بود. می‌توان گفت از زمان ظهور این جنبش بود که نقش سرداران در جامعه بلوچستان هر چه کم رنگ‌تر و نقش علما و رهبران مذهبی پر رنگ‌تر شد. می‌توان گفت که این جنبش در واکنش به جنبش‌های اجتماعی شکل گرفت که توسط سرداران و خوانین اداره می‌شدند. حزب اتحاد المسلمین به عنوان نماینده هویت مذهبی بلوچ‌ها سعی داشت بسیاری از فعالیت‌های نخبگان تحصیل کرده غیرمذهبی و چپ‌گرای بلوچ که نماینده هویت قومی بلوچ‌ها بودند را خنثی نماید. در اختلاف و درگیری بین گروه‌های چپ‌گرای بلوچ و دولت انقلابی جدید، اعضای حزب اتحاد المسلمین بیشتر از جمهوری اسلامی طرفداری می‌کردند.

همان‌گونه که مرور جنبش‌ها یا رفتارهای جمعی صورت گرفته در طول حیات اجتماعی ۵۰ ساله بلوچستان در دوره پهلوی نشان داد که تعداد معدودی جنبش یا رفتار جمعی به وجود آمده است و هر کدام از این رفتارهای جمعی دستاوردها و پیامدهای برای حیات اجتماعی بلوچستان داشته‌اند. از جمله مهم‌ترین این رفتارهای جمعی یا جنبش اجتماعی می‌توان به جنبش خودمختاری به وسیله دوست محمدخان، جبهه آزادی‌بخش بلوچستان، حزب دمکراتیک بلوچستان و حزب اتحاد المسلمین اشاره کرد. با توجه به مختصات و ویژگی‌های که این رفتارهای جمعی داشتند و بر اساس نظریه تیلی می‌توان گفت که این جنبش‌های اجتماعی بر علیه نظم موجود بوده‌اند و از جمله هدف مشترک تمامی این جنبش‌ها این بوده است که به دنبال تغییر یا اصلاح نظم مدنظر حاکمیت مرکزی بوده‌اند. طبقه نظریه تیلی می‌توان گفت که هر کدام از این جنبش‌ها منافع و دستاوردهای برای بلوچستان داشته‌اند و زیان‌های هم بر پیکره بلوچستان وارد کرده‌اند. در مورد سازمان‌دهی این جنبش‌های قومی در بلوچستان می‌توان گفت

که این جنبش‌های قومی سازمان‌دهی یکپارچه‌ای نداشتند و فارغ از عنصر هویت‌بخشی که شامل همه بلوچ‌ها باشد، بودند. یعنی اینکه این جنبش‌های قومی محدود به گروه‌های قومی معدودی بوده‌اند یا اینکه می‌توان گفت که محدود به یک طایفه یا چند طایفه در بلوچستان بوده‌اند. بر این اساس می‌توان گفت که این جنبش‌ها قادر بودند سازمان‌دهی جنبش‌ها و عنصر هویت‌بخشی را برای گروه اندکی در بلوچستان به کار ببرند. بر این اساس می‌توان گفت که آن‌ها امکانات و منابع اندکی هم در اختیار داشته‌اند. بر این اساس و با توجه به نظریه تیلی می‌توان به عدم موفقیت این جنبش‌ها طبق این دو اصل یعنی اصل سازمان‌دهی و اصل بسیج اشاره کرد که از جمله اصلی‌ترین مانع برای پیروزی و دستیابی به موفقیت‌های بیشتر همین دو اصل یعنی عدم سازمان‌دهی گسترده و عدم دسترسی به منابع و امکانات زیاد بوده‌اند. از سوی دیگر می‌توان گفت که نوعی کنش جمعی در بین اعضای این جنبش‌ها وجود داشته است، اما این کنش جمعی کارساز نبوده است، چرا که فقط معدود به اعضای اندک جنبش‌ها بوده است و در بین اعضای جامعه بلوچستان از مقبولیت اجتماعی برخوردار نبوده است. با توجه به این ویژگی‌ها و مختصات این جنبش‌ها می‌توان به این نتیجه دست پیدا کرد که این جنبش‌ها یا رفتارهای جمعی فرصت اندکی برای تغییر وضع موجود و نظم موجود داشته‌اند. همچنین بر اساس نظریه تیلی می‌توان گفت که این جنبش‌ها، جنبش‌های ملی نبوده‌اند؛ چون که این جنبش‌ها، تحت کنترل و اداره دولت ملت‌های زمانه خود نبوده‌اند و این دولت‌ها نقشی در سازمان‌دهی و جهت‌دهی این رفتارهای جمعی نداشته‌اند، بلکه برعکس این جنبش‌ها به دنبال تغییر یا اصلاح رفتارهای دولت‌های زمانه خودشان بوده‌اند. به نظر می‌رسد که این رفتارهای جمعی و جنبش‌های اجتماعی بیشتر از نوع جنبش‌های انقلابی بوده‌اند. زیرا در دوره‌های که این جنبش‌ها در جریان بوده‌اند، دولت‌ها کنترل کاملی بر این مناطق نداشته‌اند و این جنبش‌ها و رفتارهای جمعی به دنبال کنترل و اداره مناطق خودشان بوده‌اند.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۰). قومیت و قوم‌گرایی در ایران. تهران: نی.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۷). «قومیت و امنیت». مجله مطالعات راهبردی، ۲: ۲۳۴-۲۰۷
- براهویی، نرجس خاتون (۱۳۷۸). «نگاهی به سرزمین و فرهنگ مردم بلوچستان». فصلنامه مطالعات ملی، ۱ (۲۴): ۱۹۶-۱۷۳.
- بورمن، روی (۱۳۸۲). قومیت و کشمکش قومی (مترجم: گروه مترجمان). تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- تیلی، چارلز (۱۳۸۵). از بسیج تا انقلاب (مترجم: علی مرشدی‌زاد). تهران: پژوهشکده انقلاب اسلامی.
- جهانبانی، امان‌الله (۱۳۳۸). سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن. تهران: مجلس.
- حسین بر، محمدعثمان؛ و ایرندگانی، یونس (۱۳۹۴). «جنبش چپ در بلوچستان ایران در اوایل انقلاب اسلامی». فصلنامه علوم اجتماعی، ۲۵ (۷۰): ۱۹۸-۱۶۰.
- حسین زاده، فهیمه (۱۳۸۶). «ظرفیت‌های بحران آفرینی در جنبش‌های قومی». فصلنامه امنیت، ۵ (۳): ۲۴-۱۰.
- روشه، گی (۱۳۷۱). تغییرات اجتماعی (مترجم: منصور وثوقی). تهران: نی.
- زاهد، سعید (۱۳۸۹). جنبش‌های سیاسی معاصر ایران. قم: کتاب طه.
- زند مقدم، محمود (۱۳۸۳). بلوچستان ایران؛ هویت، تاریخ و دگرگونی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- سالار بهزادی، عبدالرضا (۱۳۷۲). بلوچستان در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۷۷ قمری. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- سپاهی، عبدالودود (۱۳۸۷). «بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در دوره قاجار». فصلنامه مطالعات تاریخی، ۲۲: ۶۱-۴۰.
- سپاهی، عبدالودود (۱۳۸۵). بلوچستان در عصر قاجار. قم: گلستان معرفت.
- سراج زاده، سیدحسین؛ ادهمی، جمال؛ و اکبری، یونس (۱۳۹۲). «مطالعه جامعه‌شناختی فرهنگ اعتماد در بین دانشجویان اقوام چهارگانه آذری، فارس، کرد و لر». فصلنامه جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، ۱ (۱۰): ۸۱-۵۵.
- سیستانی، افشار (۱۳۶۷). مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، تهران: ناشران الاثمه.
- شبانی، مریم (۱۳۸۵). «مروری بر ۲۸ سال قوم‌گرایی در ایران». نشریه نامه، ۵۲.
- شه‌بخش، عظیم (۱۳۷۷). «مرزهایی برای بلوچستان». فصلنامه گفتگو، ۲۱.

- شه‌بخش، عظیم (۱۳۷۳). *ماجرای دادشاه؛ پژوهشی در تاریخ معاصر بلوچستان*، شیراز: نوید.
- شهلی‌بر، عبدالصمد (۱۳۹۴). *اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در دوره صفویه* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی؛ مشهد، ایران.
- صدر، ضیاء (۱۳۷۷). *کثرت قومی و هویت ملی در ایران*. تهران: اندیشه نو.
- طاهری، احمدرضا (۱۳۸۷). «ماهیت سیاست در بلوچستان ایران: عصر پهلوی»؛ در کتاب *مجموعه مقالات نخستین همایش گذری بر تاریخ بلوچستان*. زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان
- کافی، مجید (۱۳۸۵). *مبانی جامعه‌شناسی*. تهران: مرکز جهانی علوم اسلامی.
- کاویانی، مراد (۱۳۸۶). «ناحیه‌گرایی سیاسی در ایران: مطالعه موردی بلوچستان». *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۱۰ (۱): ۸۹-۱۰۱.
- کیملیکا، ویل (۱۳۸۴). *آزادی خواهی و چندگانگی قومیتی* (مترجم: فرزین آرام). *فصلنامه گفت‌وگو*، ۴۳.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۷). «مرزهای شرقی ایران». *فصلنامه گفتگو*، ۲۱.
- واگو، استفان (۱۳۷۳). *درآمدی بر تئوری‌ها و مدل‌های تغییرات اجتماعی* (مترجم: احمدرضا غروی‌زاد). تهران: جهاد دانشگاهی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۴). *منابع بی‌ثباتی در جهان معاصر در نظریه برخورد تمدن‌ها* (مترجم: مجتبی امیری). تهران: وزارت امور خارجه.
- یادگاری، عبدالحسین (۱۳۸۵). *حماسه‌های مردم بلوچ*، تهران: افکار.
- Crossley, N (2002). *Making Sense of Social Movements*. UK: McGraw-Hill Education.
- Giugni, M (2009). Political Opportunities, From Tilly to Tilly. *Swiss Political Science Review*, 15.
- Harrison, S (1981). *In Afghanistan Shadow: Baluch nationalism and Soviet temptations*. New York: Carnegie Endowment for international Peace.
- Hosseinbor, M H (1985). *Iran and its nationalities: the Case of Baluch nationalism* (Ph.D. thesis) The American university.
- Salzman, P C (1976). The tribal chiefs as middlemen The Political of Encapsulation in the Middle East. *Anthropological Quarterly*, 2:203-210.
- Tilly, C (1977). *Studying Social Movements/ Studying Collective Action*. Michigan: Center for Research on Social Organization University of Michigan.